

پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jlcr.2020.295775.1401

Print ISSN: 2382-9850-Online ISSN: 2676-7627

<https://jlcr.ut.ac.ir>

A Hypertextual Investigation of the Presence of Diogenes in Iranian Literature with a Comparative Approach

Mansour Pirani¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Behshti University, Tehran, Iran

Received: January, 14, 2020 & Accepted: March, 14, 2020

Abstract

Scientific and cultural interaction between Persians and Greeks was established around 500 BC and continued until the fourth and fifth centuries AH. During this period, cultural and intellectual elements of the two nations influenced each other's literature. A study of Diogenes' personality and attitudes shows that he was unknown in Persian (and Asian) culture and literature. Most of Diogenes' writings were attributed to other prominent philosophers such as Socrates, Hippocrates, and Plato. As of the twelfth and thirteenth centuries AH, as research areas and relations between the nations expanded, Diogenes became known for researchers. This paper, using an analytical-descriptive approach, examines the influence of this Greek philosopher on Persian culture and literature from the perspective of comparative literature. It highlights the changes that took place in the process of localizing this transition.

Keywords: Comparative literature, Persian literature, Cultural turn, Diogenes, Greek element.

1 . Email of the corresponding author: m_pirani@sbu.ac.ir

چرخش فرهنگی عنصر یونانی در ادبیات ایرانی بررسی بیش‌متنی حضور دیوژن در ادبیات ایران با رویکرد ادبیات تطبیقی

منصور پیرانی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴
(از ص ۲۱ تا ص ۴۱)

چکیده

تعامل و تفاهم علمی و فرهنگی میان ایرانیان و یونانیان از حدود سال پانصد قبل از میلاد فراهم شد و تا سده‌های چهار و پنج هجری (ده یازده میلادی) ادامه داشت. در این مدت، عناصر فرهنگی و اندیشگانی دو ملت، در ادبیات و فرهنگ یکدیگر نفوذ یافت؛ یونانی‌ها از دانش پزشکی ایرانیان بهره‌ها بردند و ایرانیان هم از فلسفه یونان. مطالعه در شخصیت، اقوال و احوال «دیوژن» نشان می‌دهد که او در قلمرو فرهنگ و ادب ایران (و مشرق‌زمین) ناشناخته بوده، غالب حکایت‌ها و روایت‌های مربوط به وی، به نام شخصیت‌های سرشناس دیگر (سقراط، بقراط و افلاطون) یا با عنوان‌های عام، مانند درویش، شیخ، عابد، حکیم، نشر یافته‌است و اسکندر نیز با عنوان کلی ملک و پادشاه آمده‌است. از سده‌های دوازدهم به بعد که حوزه‌های پژوهشی و روابط میان ملت‌ها گسترده‌تر می‌شود، شخصیت «دیوژن/ دیوجانس» برای اهل تحقیق شناخته‌تر می‌شود. این مقاله به روش تحلیلی، با رویکرد روابط بینامتنی از چشم‌انداز ادبیات تطبیقی، تأثیر، نفوذ و چرخش این عنصر یونانی را - اعم از زندگی، احوال، اقوال و حکایت‌های مربوط به دیوژن یا متأثر از وی - که در ادبیات ایران (فارسی و عربی) بازتاب دارد، بررسی می‌نماید و در بخش نتیجه‌گیری، تفاوت‌ها و تغییراتی را بیان می‌کند که در روند بومی‌سازی این انتقال صورت گرفته‌است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، ادبیات ایران، چرخش فرهنگی، دیوژن، عنصر یونانی.

۱. مقدمه

ملت‌هایی که زمینه‌های روحی - روانی و فکری - فرهنگی مشترک دارند، آسان‌تر به سوی هم‌گرایی پیدا می‌کنند و تفاهمات و تمایلات بیشتری با هم دارند. برعکس، ملت‌هایی که زمینه‌های فکری و فرهنگی مشترک یا نزدیک به هم نداشته باشند، عوامل و انگیزه‌های تعامل و تفاهم به گونه‌ای دیگر و چه بسا سودجویانه رقم بخورد که چون ملتی یا دولتی، سود خود در میانه نبیند، بساط تعامل و تفاهم را برچیند؛ چنان‌که این مهم در تعاملات بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها قابل مشاهده است. بنابراین، قرابت‌های فکری -

فرهنگی و زمینه‌های مشترک در نزدیکی ملت‌ها و تفاهم میان آن‌ها می‌تواند نقش عمده‌ای ایفا کند.

تاریخ ادبیات ایران دو دوره نهضت ترجمه را به خود دیده که در هر دو دوره، خون تازه‌ای در حیاتش دمیده شده‌است و دوره تحول چشمگیری را تجربه کرده‌است. دوره اول، بخشی از آن به روزگار حمله فلیپ (پدر اسکندر مقدونی) به یونان، سپس در ادامه کار پدر، «لشکرکشی اسکندر به ظاهر با خیال گسترش فرهنگ یونانی به سرزمین‌های متمدن آن روز» (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۲)، از جمله ایران بود که موجب مهاجرت تعدادی از دانشمندان یونانی به آسیای صغیر و شکل‌گیری عصر یونانی‌مآبی شد و عقلانیت یونانی در سرزمین‌های تسخیرشده فرصت ظهور و بروز پیدا کرد؛ چنان‌که اروپا هم بعد از قرون وسطی، به‌ویژه در دوره رنسانس تحت نفوذ و سیطره آثار و اندیشه‌های یونانی بود (ر.ک: هایت، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۹-۵۱) و «از طرف دیگر، ادیان شرقی هم در ارتباط با این عقلانیت و جهان‌وطنی که این امپراطوری به زبان واحد یونانی ایجاد کرده بود، گسترده شدند و به دینداری یونانی و رومی رنگ شرقی دادند» (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۲). این امر در تمدن ایران آن روز، به ترجمه آثار، انتقال دانش و نفوذ عناصر یونانی در فرهنگ ایرانی منجر شد. بخش دیگر آن، به انتقال زبان فارسی از دوره فارسی میانه/ پهلوی به فارسی جدید برمی‌گردد که بعد از ورود دین اسلام به ایران، مترجمان بزرگی چون ابن مقفع (۱۰۳-۱۴۷؟)، نوبخت اهوازی، علی بن ربن طبری و... به ترجمه آثار از فارسی میانه (= پهلوی) به زبان عربی دست زدند (ر.ک: صفا، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۰۸-۱۱۰). دوره دوم دو دهه پایانی سده سیزدهم هجری (= ۱۲۸۰ شمسی) مصادف با دوره حکومت قاجار است که با ترجمه رمان‌های اروپایی، به ویژه فرانسوی به فارسی، دوره جدیدی در تاریخ ادبیات معاصر ایران آغاز شد.

در خلال ترجمه متون و آثار علمی، فلسفی و عناصر فرهنگی از ادبیات یونان و اروپا بسیاری از عناصر فرهنگی، هنری و دانش‌های ملت‌های دیگر به فرهنگ و ادبیات ایران نفوذ یافت و منشاء آفرینش آثار ادبی و علمی ارجمندی شد. از سوی دیگر، بسیاری از آثار و شخصیت فکری - فرهنگی ایرانی را هم به ملت‌های دیگر معرفی کرد.

بعد از غلبه اسکندر بر ایران (۳۳۱ ق.م)، بسیاری از دانشمندان و از طریق آنان، بسیاری از آثار علمی یونانیان به ایران منتقل و به فارسی میانه ترجمه شد که در این میان، سهم و نقش آرا و آثار سقراط، افلاطون و ارسطو بیشتر بود. بعد از ورود اسلام به ایران، فارسی پهلوی (= فارسی میانه) جای خود را به زبان فارسی دری داد و اندیشمندان

و مترجمان ترجمه متون پهلوی به عربی را آغاز کردند. با توجه به روابط فکری - فرهنگی میان ایران و یونان، آثار یونانی نیز به فارسی جدید ترجمه شد و از این طریق، آرا و آثار افلاطون، ارسطو و بسیاری از معارف یونانی نیز به زبان، فرهنگ و ادب ایران راه یافت که این انتقال شامل حکایت‌هایی درباره زندگی و رفتار حکمای یونانی هم می‌شد.

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره تأثیر ادبیات و عناصر اندیشگانی و فرهنگی یونان بر تاریخ و ادبیات ایران، پژوهش‌های شایسته توجهی صورت گرفته‌است؛ از جمله: اسکندر و ادبیات ایران، و شخصیت مذهبی اسکندر، تألیف سید حسن صفوی (۱۳۶۴).

اما مقاله حاضر با رویکرد تطبیقی و با هدف نشان دادن سرچشمه و خط سیر، یکی از عناصر یونانی را بررسی می‌کند که در برخی از آثار ادبی راه یافته‌است و منشاء فکر یا آفرینش مفاهیم متعالی شده‌است. در پژوهش‌های انجام‌شده قبل از مقاله حاضر، صرفاً به اشاراتی در حد نام شخصیت یا نقل حکایت بسنده شده‌است و چرخش این عناصر از منظر ادبیات تطبیقی بررسی نشده‌است.

۱-۳. حضور عنصر یونانی در ادبیات ایرانی

آشنایی و ارتباط ایرانیان با یونانی‌ها، دو ملت با تمدن و فرهنگی دیرینه، متأسفانه نه از طریق افکار، آرا و آثار اندیشمندان خود، بلکه از طریق دو جنگی آغاز شد که داریوش بزرگ و فرزندش (خشایار)، شاه ایران (حدود ۵۰۰ تا ۴۵۰ ق.م.) و اسکندر مقدونی (۳۳۱ ق.م.) به راه انداختند (ر.ک: گراتوفسکی، ۱۳۸۹ الف و پیرنیا، ۱۳۸۶: ۱/ ۵۵۶-۶۵۰). بعد از جنگ دوم، پای اندیشمندان، مترجمان، آثار و افکار یونانی به ایران باز شد و از قبل آن، بسیاری از کتب و عناصر فرهنگ یونانی نیز به ایران راه یافت که آثار سقراط، بقراط، فیثاغورث، افلاطون و ارسطو از آن جمله هستند. از میان عناصر فراوان فرهنگ و دانش یونانی که در آثار ادبی، به‌ویژه حکایت‌های ایرانی حضوری پررنگ دارد، حکایت‌های مربوط به «دیوژن / دیوجانس» است؛ شخصیتی تپیک که جماعتی از صوفیه و عرفای سده‌های آغازین هجری را نمایندگی می‌کند؛ انسانی آزاده، دنیاگریز، حق‌گو، حقیقت‌جو و تا اندازه‌ای شبیه شخصیت شمس تبریزی در ادبیات ایران، هرچند آن گونه که در سرگذشت و احوال او آمده‌است، ویژگی‌های نامطلوبی هم در زندگی و افکار او به چشم می‌آید. به دلیل اشتها افلاطون در فرهنگ و ادبیات ایران، حکایت‌هایی هم که درباره شخصیت‌های دیگر یونانی (از جمله، دیوژن) بوده، به نام افلاطون تبلیغ و ترویج یافته‌است. نمونه آن، خُم‌نشینی

دیوژن است که در ادبیات ایران به نام افلاطون و در آثار منظوم ایران بازتاب دارد؛
چنان که در شعر خواجه شیراز می‌خوانیم:

«جز فلاطون خم‌نشین شراب
سرّ حکمت به ما که گوید باز؟»
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۰: ۲۳۳).

یا در شعر کلیم کاشانی:

«خم گرچه سال‌ها به فلاطون نشسته‌است
دور از لب‌ت نکرد علاج خم‌ار من»
(کلیم کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۹۶).

اهلی شیرازی نیز با اشاره به ماجرای زندگی دیوژن، مردم‌گریزی او را به افلاطون نسبت
می‌دهد و می‌گوید:

«غایت حکمت بود وحشت ز خلق روزگار
ورنه افلاطون چرا رو سوی کهسار آورد»
(اهلی شیرازی، ۱۳۷۲: ۴۵۶).

۲. معرفی دیوژن / دیوجانس^۱

یکی از شاگردان سقراط به نام «آنتیستنس» (Antisthenes؛ حدود ۴۴۵-۳۶۵ ق.م.) شیوه زندگی استاد خود را پیش گرفت، اما مبالغه در کار کرد و غایت وجود را «فضیلت» و فضیلت را در «ترک تمام تمتعات جسمانی و روحانی» دانست و مؤسس سلسله‌ای از حکما شد که ایشان را «کلبی»^۲ () می‌گفتند. سبب آن، این بود که مباحث درس و گفتگوهای آنتیستنس در محلی از شهر آتن برگزار می‌شد که آنجا را «سگ سفید»^۳ (e) می‌گفتند. همچنین، گفته‌اند به سبب آن بود که پیروان آنتیستنس در اعراض از دنیا و انصراف از علایق دنیاوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی دست برداشتند، حدود و قیود زندگی اجتماعی را کنار نهادند، شیوه زندگی و احوال دد و دام برگزیدند، لباس کهنه و پاره‌پاره می‌پوشیدند، با سر و پای برهنه و موی ژولیده، مانند درویشان میان مردم می‌رفتند، در گفتگو هرچه بر ذهنشان خطور می‌کرد، بی‌محابا بر زبان می‌راندند و به فقر و تحمل درد و رنج افتخار می‌کردند. در اندیشه یونانی، فلسفه کلبیان یک ویژگی دارد و آن را می‌توان فلسفه توده‌های تهیدست و رنجبر یونانی دانست. آنتیستنس بعد از رویگردانی از فلسفه مدرسی، با کارگران محشور گشت، جامه آنان را به

1. Diogenes; 412-324.B.C

2. Cypiques

3. Cynosarge

تن کرد و در کوی و برزن به موعظه پرداخت، به بازگشت به طبیعت اعتقاد داشت و در این اعتقاد افراط می‌کرد (ر.ک؛ بابایی، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

فرد کامل این جماعت، «دیوجانس» است که در ترک دنیا و اسباب آن، کار را به جایی رسانید که در خمی منزل‌گزید و تنها کاسه‌ای برای نوشیدن آب داشت و آن را هم زمانی که دید طفلی با کف دست خود از نهر آب برمی‌دارد و می‌نوشد، دور انداخت و گفت: در دنیا به این هم نیازی نیست (ر.ک؛ فروغی، ۱۳۱۷: ۴۲).

«زندگی حیوانات را سرمشقی برای زندگی بشر می‌دانست. کار او، نوسازی ارزش‌ها بود. از مسلک زهد و ریاضت مثبت برای به دست آوردن آزادی حمایت می‌کرد. به همین سبب، به آیین‌های قراردادی، دانسته توهین روا می‌داشت» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

دیوجانس برخلاف معنای ظاهری سینیکال، «عشقی پرشور به فضیلت داشت و فضیلت را وارستگی از تمایلات نفسانی می‌دانست» (بابایی، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

دیوژن در سال ۴۱۲ قبل از میلاد در شهر «سینوپ»^۱ از بلاد یافیگونیا در ساحل دریای سیاه به دنیا آمد و با پدرش «تریسیوس»^۲ که صراف بود، به ضرب سکه‌های جعلی متهم شد.^۱ پدرش تا پایان عمر در زندان ماند و آنجا درگذشت. دیوجانس از وحشت به آتن گریخت و در آنجا، به مجلس درس آنتیسیونس (فیلسوف یونانی) پناه برد. آنتیسیونس نپذیرفت و عصای رد بر سینه او زد، چون عزم کرده بود دیگر هیچ طالب علمی را نپذیرد. اما دیوژن برنگشت و پای افشرد. فیلسوف تهدید کرد که اگر بازنگردد، با چوبدستی خود سر او را خواهد شکست! دیوژن سرسختی نشان داد و سر در برابر حکیم نهاد و گفت: «بزن، یقین بدان عصای تو سخت‌تر از اراده من نیست که مرا بازگرداند!». حکیم چون صداقت و اراده دیوژن را دید، اجازه داد در مکتب درسش حاضر شود (Laertius, 1853: 24-25). دیوژن در سال (۳۲۴ ق.م.) در شهر کورنت^۳ از دنیا رفت. او از نظر اخلاق، سرشت و شیوه زندگی از مردان شگفت، خارق‌العاده، ممتاز و در روزگار خود متمایز بود. بس که کارهای بیرون از عرف و عادت انجام می‌داد و اعمال خارق عادت از او سر می‌زد، «افلاطون او را سقراط دیوانه می‌نامید» و مردم هم او را دیوژن دیوانه می‌گفتند، اما با وجود این دیوانگی، او را دوست داشتند و فیلسوف می‌شمردند و بعد از مرگش، تندیس‌ها برایش ساختند (ر.ک؛ کاظم‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۲۲-۱۲۳) و بر قدر و منزلت او افزودند. دیوژن اثر

1. Sinope
2. Tresius
3. Corinth

مکتوبی ننگاشت، تألیفی هم از خود به جا گذاشت و مانند دیگر فلاسفه، مجلس درسی هم نداشت، اما هرگاه و هرجا نکته‌ای به نظرش می‌رسید، از بیان آن ابایی نمی‌کرد و هرچه به فکرش می‌رسید، بی‌محابا، بی‌ملاحظه، با آزادی تمام و بدون اهمیت دادن به موقع و مقام اشخاص اظهار می‌کرد. در واقع، «در عقیده دیوژن، خود را از مردم بی‌نیاز ساختن، با استقلال و آزادی کامل زیستن، خویشتن از قید عادات و رسوم معمول رهانیدن، اساس حکمت و شرط بزرگ فضیلت بود» (همان: ۱۲۳).

حکایت‌های زیادی از زندگی دیوجانس نقل شده‌است^۲ که بسیاری از این حکایت‌ها از روزگار حیات وی به صورت شفاهی و بعد از اسلام به صورت مکتوب به آثار ادبی راه یافته‌است و خمیرمایه ذهنی شاعران و نویسندگان در خلق آثار آنان شد. گذشته از مواردی که پیش از این ذکر شد، مردم‌گریزی، مناعت طبع، قناعت‌پیشگی، بی‌باکی و بی‌ملاحظگی، صراحت بیان و خُمنشینی دیوژن مضمون حکایت‌هایی است که قرن‌های متمادی به صورت شفاهی و مکتوب میان مردم و فرهنگ‌های گوناگون زبان به زبان و قلم به قلم می‌گشت. از حکایت‌های معروف دیگری که درباره این حکیم یونانی نقل می‌کنند، این است که دیوژن «روزی چراغ در دست گرفته، در شهر می‌گشت، پرسیدندش: در روز روشن، چراغ در دست، چه می‌جویی؟! گفت: آدمی» (Laertius, 1853: 43). این مضمون مایه بسیاری از اشعار و روایات شاعران در ادب ایران و عرب شد؛ چنان که مولوی در غزل ۴۴۱ از کلیات شمس (دیوان کبیر) این ماجرا را با تغییری اندک، با تغییر نام حکیم یونانی به «شیخ» آورده‌است:

«دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما / گفت آنکه یافت می‌نشود، آنم آرزوست»
(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۵۵).

از یک رباعی خاقانی نیز برمی‌آید که این حکایت در فرهنگ کهن ایرانی هم وجود داشته‌است. در روایت خاقانی، تمثیلی کهن و شرقی از مردی ختایی نشان داده می‌شود که در بلخ به روز روشن چراغ بر کرده بود و «آشنایی» می‌جست:

«مسکین دلم از خلق وفایی می‌جست / گمره شده بود، رهنمایی می‌جست
ماننده آن مرد ختایی که به بلخ / برکرد چراغ و آشنایی می‌جست»
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۰۵).

از فحوای حکایت‌گونه در رباعی خاقانی، چنین استنباط می‌شود که نقل شفاهی روایت مربوط به زندگی، جهان‌بینی و اقوال مربوط به دیوژن، قدمتی دیرینه دارد و همان طور که در بخش مقدمه اشاره شد، به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد و اینکه از چه زمانی وارد

آثار و قلمرو ادبیات مکتوب شده، دقیقاً مشخص نیست. از دیگر حکایت‌های زندگی دیوژن که در ادب فارسی نقش‌مایه اشعار و قطعه‌های ادبی شاعران و نویسندگان شده، دیدار اسکندر با اوست. نقل است که:

«اسکندر در گذرگاهی می‌رفت. دیوژن را در خرابه‌ای دید، با او به گفتگو پرداخت. جاذبه دیدار دیوژن در اسکندر اثر کرد، به او گفت: ای حکیم، حاجتی داری؟! از من بخواه، من ملک هستم و برآوردن حاجت تو را قادرم. دیوژن گفت: امر کن این پشه‌ها از من دور شوند! اسکندر جواب داد: من چگونه بر یک پشه حکم توانم راند؟! دیوژن گفت: کسی که حکمش بر یک پشه روان نیست، چگونه تواند بر جهانی حکم راند؟! به روایتی دیگر، دیوژن پاسخ داد: سایه‌ات را از سرم کوتاه کن تا مانع تابش نور خورشید بر من نگردی» (Laertius, 1925: 38-40).

این هر دو مضمون دستمایه شاعران و ادیبان در سرودن اشعار و نگارش قطعه‌های ادبی نغزی در آثار ادبی فارسی و عربی شد که در ادامه، آثاری که دیوژن و دیگر شخصیت‌های مرتبط که احیاناً بومی‌سازی و یا در جریان چرخش فرهنگی دچار تخلیط شده‌اند، به ترتیب تاریخی ذکر و بررسی می‌شود. با مهاجرت اندیشمندان یونانی به ایران، ایرانیان با آراء، آثار و شخصیت‌های علمی یونانی آشنا شدند و بسیاری از عناصر یونانی، از جمله زندگی، اندیشه و اقوال بسیاری از حکما و اندیشمندان، مانند سقراط، افلاطون، جالینوس، ارسطو، دیوژن، اسکندر و... در آثار ادبی ایران بازتاب یافت و شاعران و نویسندگان ایران، هر یک را به تناسب، مایه و حکمت و به موجب خدمت ستوده‌اند و خدماتشان را پاس داشته‌اند. در ادامه، با بررسی روابط بینامتنی از منظر ادبیات تطبیقی، بازتاب زندگی، احوال و اقوال و حکایت‌های دیوژن، تأثیر و نفوذ عنصر یونانی در آثار ادبی ایران (فارسی و عربی) را بررسی می‌کنیم و در بخش نتیجه، به بیان تفاوت‌ها و تغییراتی می‌پردازیم که برای بومی‌سازی در روند این انتقال صورت گرفته‌است. سپس بر اساس تاریخ حیات نویسندگان و آثاری که دیوژن و دیگر شخصیت‌هایی که افسانه دیوژن به نام آن‌ها تغییر یافته‌است، به ترتیب تاریخی آورده می‌شود.

۳. کشف‌المحجوب

این کتاب، اثر ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری (۳۸۶-۴۶۵ق.) است. دقیقاً معلوم نیست که سخنان و احوال دیوژن از چه زمانی وارد قلمرو ادبیات مکتوب ایران شده‌است، اما بر اساس ترتیب تاریخی منابع، به نظر می‌آید قدیم‌ترین منبعی که مضمون حکایت و حیات دیوژن در آن ثبت شده‌است، کشف‌المحجوب هجویری باشد. حکایت دیوژن با توجه به ظرفیت و مایه‌های عرفانی که دارد، در متون عرفانی و تعلیمی بیشتر

بازتاب دارد. در روایت هجویری، «دیوژن» به «درویش» و «اسکندر» به «ملک» تغییر یافته‌است و هجویری به‌عمد یا به‌سهو با این تغییر جزئی، ذهن مخاطب را از توجه و تمایل به فرهنگ یونانی منصرف کرده، به سوی فرهنگ ایرانی-اسلامی کشانده‌است: «همی‌آید که درویشی را با ملکی ملاقات افتاد. ملک گفت: از من حاجتی بخواه. درویش گفت: من از بنده‌بندگان خود حاجت نخواهم. ملک گفت: این چگونه باشد؟! درویش گفت: مرا دو بنده‌اند که هر دو خداوندان تو‌اند: یکی حرص و دیگری امل» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱).

روایت هجویری ناظر است به پاسخ دیوژن به این پرسش که: «از حکیم پرسیدند: شما را چند بنده باشد؟ گفت: خداوندان شما بندگان من‌اند؛ یعنی غضب و شهوت، و اخلاقی چند ردیه که از این دو پدید آیند» (ر.ک؛ شهرستانی، ۱۴۱۲ق: ۴۷۲).

۲-۳. نثر الدر فی المحاضرات

نثر الدر فی المحاضرات، کتابی است به زبان عربی، نوشته منصور بن الحسین الرازی، مکنی به ابوسعید الآبی / آوی^۳ (م. ۴۲۱ ق.) در هفت فصل (= جلد)، درباره آداب، نکته‌ها و ظرایف. جلد هفتم (فصل هفتم) آن مشتمل بر ۲۶ باب است؛ از جمله: «نکت من کلام الأنبياء^(ع) و لقمان الحکیم، نکت للفلاسفة، نکت للفرس، الکبر المستحسن والمستقبح، فی الشجاعة والجبين، فی التعريضات و...».

ابوسعید در جلد هفتم کتاب نثر الدر، بی‌آنکه از حکیمی (سقراط، بقراط یا افلاطون) یا پادشاهی نام ببرد، دیدار و گفتگوی منتسب به دیوژن و اسکندر را در عبارتی کوتاه آورده که روایت او چنین است: «بَعَثَ مَلِكٌ إِلَى عَابِدٍ: مَا لَكَ لَا تَخْدُمُنِي وَ أَنْتَ عَبْدِي، فَقَالَ: لَوْ اعْتَبَرْتَ لَعَلِمْتَ أَنَّكَ عَبْدٌ لِعَبْدِي؛ لِأَنِّي أَمْلِكُ الْهَوَى فَهُوَ عَبْدِي، وَ أَنْتَ تَتَّبَعُ الْهَوَى فَأَنْتَ عَبْدُهُ» (ابوسعید الآبی، ۱۴۲۴ق: ۷ / ۵۸).

۳-۳. الملل والنحل

این کتاب اثر ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ ق.)^۴ است. از میان منابعی که سخنان و نگرش دیوژن / دیوجانس در آن به تفصیل آمده‌است و درباره شخصیت، احوال و اقوال این حکیم مستغنی سخن گفته‌شده، کتاب الملل والنحل شهرستانی است که فصلی مشخص و مجزا با عنوان «الحکیم دیوجانس الکلبی» در بیان احوال، اقوال و جهان‌بینی فیلسوف یونانی پرداخته‌است. منشأ و پیشینه بیشتر اقوال و مطالب مربوط به زندگی، سخنان و حالات دیوژن را که در ادبیات عربی و فارسی بازتاب یافته، موضوع و مایه شعر شاعران و عصاره حکایت‌های نویسندگان شده‌است، در کتاب

شهرستانی می‌بینیم (ر.ک؛ شهرستانی، ۱۴۱۳ق: ۴۷۲-۴۷۴). اتفاقاً صفحات پیشین آن هم (یعنی از صفحه ۴۶۶ تا ۴۷۲)، درباره اسکندر، فرزند فلیپ (شاه مقدونیه) است.

۴-۳. حدیقة الحقیقة

این کتاب اثر ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی (تولد: ۴۵۸، ۴۶۳ یا ۴۷۳ و وفات: ۵۲۵-۵۳۵!) است. سنایی از حکایت‌های مربوط به دیوژن در اشعار خود (شامل قصاید و مثنوی‌ها) بارها بهره گرفته‌است. از جمله به دلیل قابلیت تأویل عرفانی آن و بیشتر در معنای نکوهش حرص و طمع، بیان ریاضت و غلبه بر حرص و شهوت و آز، مضمون حکایت دیدار اسکندر و دیوژن را به مناسبت در اشعارش (قصاید و مثنوی‌ها) آورده، از آن بهره گرفته‌است؛ مثلاً قصیده ۱۸۵ که مصراع اول بیت دوم، ذکر واژه «سلطان» و «بنده بندگان»، حکایت دیوجانس و اسکندر را به ذهن متبادر می‌کند (ر.ک؛ شهرستانی، ۱۴۱۲: ۴۷۲-۴۷۳). شیوه و حکایت سنایی بعد از او نیز دستمایه مولوی در مثنوی می‌شود:

«چند گویی: گرد سلطان گرد تا مقبل شوی!
 حرص و شهوت خواجهگان را شاه و ما را بنده‌اند
 پس تو گویی این گره را چاکری کن چون کنند
 بندگان بندگان را پادشاهان چاکری»
 (سنایی، ۱۳۵۴: ۶۶۰).

تفصیل حکایت ملاقات اسکندر با دیوجانس، با تغییراتی در خط سیر حکایت، شخصیت‌ها و محتوای آن، در باب نهم^۵ از حدیقة الحقیقة با عنوان «التمثيل فی القناعة و ترک الحاجة» آمده‌است، اما معلوم نیست این تغییرات کار خود سنایی است، یا حکایت در روزگار وی به همین روال معمول بوده‌است! در روایت سنایی، به جای دیوژن، «بقراط» خُم‌نشین شده‌است و محتوای حکایت هم در تفسیر مفهومی عرفانی است (بیان قدرت و حکمت خداوند و ناتوانی انسان در قیاس با خداوند، حتی اگر سلطان باشد). سنایی این بخش از احوال دیوژن را خمیرمایه حکایت خود ساخته، اما آن را به بقراط نسبت داده‌است و با تغییرات و تفصیل بیشتری آورده‌است:

«بود بقراط را خمی مسکن
 روزی از اتفاق سرما یافت
 پادشاه زمان بر او بگذشت
 شد بر او فراز و گفت ای تن
 هر سه حالی روا کنم، تو بخواه
 گفت بقراط حاجت اول
 بودش آن خم به جای پیراهن
 از سوی خم به سوی دشت شتافت
 دیدش او را چنان برهنه به دشت
 گر بخواهی سبک سه حاجه ز من
 که منم بر زمانه شاهنشاه
 عملم هست، یک به یک به خلل

گنهم محو کن، بیامرزم
گفت و یحک خدای بتواند
گفت: برگوی حاجت دومین
گفت: پیرم، مرا جوان گردان
گفت: این از خدای باید خواست
زود پیش آر حاجت سومین
گفت: روزی من فزون گردان
گفت: این نیز کرد نتوانم
گفت: برتر شو از بر خورشید
حاجت از کردگار خواهم من
تو چو من عاجزی و مجبوری
برتری مر خدای را زیباست
یا رب ای سیدی به حق رسول
ای خداوند فرد بی همتا

کز گرانی چو کوه البرزم
مزد بدهد، گناه بستاند
که منم پادشاه روی زمین
عجز و ضعف از نهاد من بستان
از من این خواستن نیاید راست
از من این آرزو مخواه چنین
جانم از چنگ مرگ باز رهان
میکم بر جهان، نه یزدانم
که رطب خیره بار نارد بید
وز تو حالی بدو پناهم من
وز بزرگی و برتری دوری
که به ملکت همیشه بی همتاست
دور گردان دل مرا ز فضول
جسم را همچو اسم بخش سنا»
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۹-۶۹۰)

۴. اقبال نامه

این کتاب اثر نظامی گنجوی (۵۳۵-۶۱۴ ق.) است. نظامی هم در *اسکندرنامه* (*اقبالنامه* و *شرفنامه*) بار نخست در بیان «آغانی ساختن افلاطون بر مالش ارسطو»، ضمن انتساب *خُم* نشینی، اختراع ارغنون را هم به افلاطون نسبت می‌دهد و او را واضع علم موسیقی می‌داند:

«... فلاتون برآشفتم از آن انجمن
برون رفت و روی از جهان درکشید
شب و روز از اندیشه چندان نخفت
به خم در شد از خلق پی کرد گم
چو صاحب‌رصد جای در *خُم* گرفت
بر آهنگ آن ناله کانجا شنید
پس آنگه بر آن رسم و هیئت که خواست
که استادی او داشت در جمله فن
چو عنقا شد از بزم شه ناپدید
کاغانی برون آورید از نهفت
نشان جست از آواز این هفت *خُم*...
پی چرخ و دنبال انجم گرفت
نموداری آورد اینجا پدید...
یکی هیکل از ارغنون کرد راست»
(نظامی، ۱۳۷۸: ۸۸۵).

همچنین، بار دیگر در داستان «احوال سقراط با اسکندر» می‌گوید:

«چنین گوید آن کاردان فیلسوف
که یونان نشینان آن روزگار
سوی زهد بودند آموزگار
که بر کار آفاق بودش وقوف

ز دنیا نجس‌تند آرایش‌ی / نیرزیدشان شهوت‌آیشی
 نکردندی الا ریاضت‌گری / به بسیاردانی و اندک‌خوری»
 (همان: ۱۰۸۹۷).

اسکندر چون آوازهٔ حکیم را می‌شنود، در پی یافتن او به جستجو می‌افتد، خبر می‌یابد حکیم از خلق گوشه گرفته، در غاری / کوهی نهان گشته‌است:

«شد آن گنج را دید در گوشه‌ای / ز بی‌توشه‌ای ساخته گوشه‌ای
 ز شغل جهان گشته مشغول خواب / برآسوده از تابش آفتاب»
 (همان).

بیدارش می‌کند و به او می‌گوید: «... با من بساز... که تا از جهان کنم بی‌نیاز». حکیم با تلخندی به اسکندر می‌گوید که: «بهتر است سراغ کسی غیر از من بروی»؛ چرا که:
 «کسی کو نهد دل به مشتی گیا / نگردد به گرد تو چون آسیا»
 (همان).

بار دیگر اسکندر پیشنهاد می‌دهد که «از مال و جاه، تمنا هرچه دارد باز گوید، تا ملک برآورد»، ولی پاسخ می‌شنود که با من به جفا رفتار مکن:

«من از تو به همت توانگرترم / که تو بیش‌خواری، من اندک‌خورم
 مرا این یکی ژندهٔ سالخورد / گران آستی آر نیستی گرم و سرد
 تو با این گرانی که در بار توست / طلبکاری از من چرا کار توست؟
 دگرباره پرسید از او شه‌ریار / که تو کیستی؟ من کی‌ام در شمار؟»
 (همان).

سقراط جواب می‌دهد که «من فرمانده هستم و تو فرمانبر». اسکندر این سخن حکیم را بر نمی‌تابد. آشفته از حکیم خردمند می‌خواهد که حقیقت این سخن را بر او روشن کند. سقراط نهان سخن را بر او بازمی‌گشاید:

«مرا بنده‌ای هست نامش هوا / دل من بدان بنده فرمانروا
 تو آنی که آن بنده را بنده‌ای / پرستار ما را پرستنده‌ای
 شه از رأی دانای باریک‌بین / ز خجلت سرافکنده شد بر زمین»
 (همان: ۱۰۴).

۵. منطق‌الطیر

منطق‌الطیر اثر فریدالدین عطار نیشابوری (۶۱۸-۵۴۰ ق.)، از آثار دیگری است که مطلب ما را در آن می‌توانیم جستجو کنیم. از دغدغه‌های عطار، تعالی روح، کمال و شکوفایی انسان است؛ کمالی که با طی مراتب و زدودن صفات بشری، انسان می‌تواند صفات الهی

را در وجود خود شکوفا کرده، خداگونگی را تجربه کند. عطار روایت خود را در بیان ریاضت نفس یا نفس‌ستیزی می‌آورد که از موضوعات مرسوم در ادب عرفانی ایران است و در غالب آثار عطار نمود دارد. عطار هم در حکایت خود بی‌آنکه از دیوژن و اسکندر نامی ببرد، داستان منقول از دیدار آن دو را روایت می‌کند:

ناگهان او را بدید آن پادشاه	«ژنده‌ای پوشیده می‌شد پیر راه
پیر گفت: ای بی‌خبر تن زن، خموش!	گفت: من به یا تو؟ هان ای ژنده‌پوش؟
کان که او خود را ستود آگاه نیست	گرچه ما را خود، ستودن راه نیست
به ز چون تو صد هزاران بی‌شکی	لیک چون شد واجبیم: چون من یکی
نفس تو از تو خری بر ساخته‌است	زان که جانت روی دین نشناخته‌است
تو شده در زیر بار او اسیر	وانگهی بر تو نشسته ای امیر
تو به امر او فتاده در طلب	بر سرت افسار کرده روز و شب
کام و ناکام آن توانی کرد و بس	هرچه فرماید تو را ای هیچ کس
نفس سگ را هم خر خود ساختم	لیک چون من سر دین بشناختم
نفس سگ بر توست، من هستم بر او	چون خرم شد نفس، بنشستم بر او
چون منی بهتر ز چون تو صد هزار	چون خر من بر تو می‌گردد سوار
در تو افکنده ز شهوت آتشی	ای گرفته بر سگ نفست خوشی
از دلت نور و ز تن قوت ببرد»	آب تو آن آتش شهوت ببرد

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۳۲۱).

۶. تاریخ الحکماء بأخبار الحکماء

این کتاب، اثر جمال‌الدین ابوالحسن علی قفطی (۵۶۸-۶۵۶ ق.) است. در واقع، تاریخ الحکماء قفطی، ترجمه‌ای است از کتاب *أخبار العلماء بأخبار الحکماء*، اثر جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی که از نخستین منابع تاریخ فلسفه و از مآخذ مهم در تاریخ حکمای یونان و از اسناد معتبر در سنن حکمای اسلام به شمار می‌آید. حکایت دیدار اسکندر و دیوژن با بیانی دلنشین همراه با تغییراتی در *تاریخ الحکماء* آمده‌است. تغییر شایسته‌توجه در این اثر قدیمی، این است که در آن به جای دیوژن (و بقراط در خیلی از منابع)، سقراط آمده‌است و «خمنشین» هم معرفی شده، با ملک روزگار خود دیدار و گفتگو دارد. نویسنده او را از اهالی شام معرفی می‌کند و به جای اسکندر هم نام عمومی «ملک» را آورده‌است. روایت قفطی از ملاقات اسکندر با سقراط (به جای دیوژن) چنین است:

«جناب وی را «سقراط الحب» گفتندی؛ زیرا که تمام مدت عمر خویش، حبی را که خُم باشد، مسکن و مأوای خویش کرده بود... بعضی از علمای تاریخ آورده‌اند که سقراط

از اهالی شام بود، تمام عمر خویش خانه و مسکنی برای خود اختیار نکرده بود. شبانگاه در جوف خُمی خزیدی و از جامه به گلیمی قناعت ورزیدی. گویند: مَلِک آن سرزمین بر وی بگذشت. او را گفت: تو از بندگان منی. سقراط گفت: نه چنان است که گمان کرده‌ای. اگر نیکو درنگری، نمی‌گویم تو بنده منی، بلکه بنده مرا بنده‌ای! این سخن مَلِک را گران آمد. گفت: این چگونه باشد؟! سقراط گفت: زیرا که تو مملوک و فرمان‌پذیر شهوتی و من شهوت را مالک و فرمانروایم و او مرا مملوک و فرمان‌پذیر. مَلِک پرسید: چه باعث است که مأوای خویش، خُم اختیار کرده‌ای؟ سقراط گفت: هرچه در معرض فنا و زوال است، خواهش آن را از دل بیرون کرده‌ام» (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۷۵ و متن عربی، ۱۴۲۶ق: ۱۵۳-۱۵۵).

چنان که مشهود است غالب راویان و شاعران این حکایت را در احوال دیوژن و بعضاً بقراط نقل کرده‌اند، اما در روایت قفطی، به سقراط نسبت داده شده‌است. البته از روایات منقول سده‌های چهارم به بعد - روزگار سنایی، عطار و مولوی و ... - چنین برمی‌آید که دیوژن شخصیتی ناشناخته بوده‌است و حکایت‌های او به نام شخصیت‌های مشهورتر، یعنی سقراط، بقراط و افلاطون شایع گشته، اسکندر هم جای خود را به نام عمومی «مَلِک» یا «پادشاه» داده‌است.

۷. مثنوی معنوی

اثر مولانا جلال‌الدین محمد مولوی رومی (۶۰۴-۶۷۲ ق.) است که از سخنان دیوژن و حکایات مربوط به زندگی وی دو مورد در آن آمده‌است: یکی «جستن آدمی در روز روشن با چراغ» که مولوی در تفسیر قضا و قدر و مشیت خداوندی از آن بهره می‌گیرد و دیگری، «خداوندان شما، بندگان من هستند؛ یعنی غضب و شهوت» را در بیان شناخت گوهر وجودی آدمی استفاده می‌کند.

مولوی طبق شیوه معمول خود، یعنی ذکر داستان در داستان^۱، مضمون «غلبه بر خشم و شهوت» را که در سخنان دیوژن است و به احتمال بسیار، مولوی در بیان آن متأثر از سنایی باشد، در دل داستانی دیگر با عنوان «امتحان کردن خواجه لقمان، زیرکی لقمان را» به لقمان حکیم نسبت داده، در یکی از حکایات دفتر دوم مثنوی آورده‌است. در روایت مولانا، جای دیوژن، «شیخ» و به جای اسکندر هم، «شاه» آمده‌است که هر دو هویتی نامعلوم دارند:

1. Episode.

«نی که لقمان را که بنده پاک بود
 خواجه‌اش می‌داشتی در کار پیش
 زانکِ لقمان گرچه بنده‌زاد بود
 گفت: شاهی شیخ را اندر سخن
 گفت: ای شه شرم ناید مر تو را
 من دو بنده دارم و ایشان حقیر
 گفت: شه آن دو چه‌اند، این زلت است
 شاه آن دان کاو ز شاهی فارغ است
 مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست
 خواجه لقمان به ظاهر خواجه‌وش
 در جهان باژگونه زین بسی است
 روز و شب در بندگی چالاک بود
 بهترش دیدی ز فرزندان خویش
 خواجه بود و از هوا آزاد بود
 چیزی از بخشش ز من درخواست کن
 که چنین گویی مرا؟ زین برتر آ
 و آن دو بر تو حاکمانند و امیر
 گفت: آن یک خشم و دیگر شهوت است
 بی‌مه و خورشید نورش بازغ است
 هستی او دارد که با هستی عدوست
 در حقیقت بنده، لقمان خواجه‌اش
 در نظرشان گوهری کم از خسی است»
 (مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴۶).

حکایت دیگر، داستان معروف «جستن آدمی روز روشن با چراغ» است که در کلیات شمس مولانا هم آمده‌است (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۸: ۲۵۵). مولوی در دفتر پنجم *مثنوی معنوی*، در بیان معرفت حق و تفسیر «حکم و قضای الهی» و اینکه در ورای هر واقعیتی، «دست قدرت حضرت حق» نهفته‌است و تنها انسان‌های دل‌آگاه می‌دانند و می‌بینند، از آن بهره می‌گیرد:

«آن یکی با شمع برمی‌گشت روز
 بوالفضولی گفت او را کای فلان
 هین چه می‌گردی تو جویمان با چراغ
 گفت: می‌جویم به هر سو آدمی
 هست مردی؟ گفت: این بازار پُر
 گفت: خواهم مرد بر جاده دو ره
 وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟
 گفت: نادر چیز می‌جویی، ولیک
 گردِ بازاری دلش پُر عشق و سوز
 هین چه می‌جویی به سوی هر دکان؟
 در میان روز روشن چیست لاغ؟
 کو بُود حیّ از حیات آدمی
 مردمانند آخر، ای دانای حُر
 در ره خشم و به هنگام شره
 طالب مردی دوانم کو به کو
 غافل از حکم و قضایی بین تو نیک»
 (همان، ۱۳۷۲: ۷۹۱).

۹. زاد المسافرین

رساله‌ای است عرفانی از امیر حسینی هروی (۶۴۱؟ - ۷۱۹ ق.)، از عالمان و عارفان سده هفتم و هشتم هجری، عالم عارفی است که با پرسش‌های منظوم خود از شیخ محمود شبستری، بنای تألیف کتاب *گلشن راز* معروف را او نهاد (ر.ک؛ جامی، ۱۳۷۵: ۶۰۳-۶۰۲).

این رساله در هشت مقاله در موضوعات «تنزیه و تقدیس حق تعالی، فضیلت انسان، بیان طریقت و کیفیت سلوک، در صفت سالکان طریقت و حقیقت، در بیان عشق و مراتب آن، در معرفت نفس و اوصاف آن و...» آمده است که به روش معمول آن روزگار، تعلیم نکته‌ای عرفانی را با حکایتی از تجارب زیستی انسان به پایان می‌رساند. حسینی هروی در مقاله چهارم *زاد المسافرین*، با عنوان «در صفت سالکان طریقت و حقیقت»، خطاب دیوژن به اسکندر (تو بنده‌ای از بندگان من هستی) را آورده است، لیکن در روایت او، نام حکیم یونانی که در بسیاری از روایات به تصریح آمده، به «پیر» تغییر یافته است:

روزی مگر از قضا سکندر	«این طرفه حکایتی است بنگر
صد حشمت و مال و جاه با او	می‌رفت و همه سپاه با او
پیری ز خرابه سر به در کرد	ناگه به خرابه‌ای گذر کرد
در چشم سکندر آمد از دور	پیری نه! که آفتاب پُر نور
این کیست که می‌نماید آخر؟	پرسید که این چه باشد آخر؟
پیر از سر وقت خود نشد دور	چون راند بدان مگاک، چون گور
پرسید سکندرش به صد خشم	چون باز نکرد سوی او چشم
آخر نه سکندر است نامم؟	بهر چه نکردی احترامم؟!
فرق فلک است زیر پایم	دریادل و آفتاب را بیم
گفت: این همه نیم‌جو نیززد	پیر از سر وقت بانگ برزد
هر ساعتش از تو صدهزار است	دوران فلک که بی‌شمار است
چون بنده بنده منی تو	با من چه برابری کنی تو
بر تو همه روزه سرفرازند	دو بنده من که حرص و آزند
بشکن سر کبر و پای دعوی	تو بنده آن دویی به معنی
بفکند کلاه شاهی از سر...»	حیران شد از سخن سکندر

(حسینی هروی، ۱۳۷۱: ۱۰۲-۱۰۳).

۱۰. پریشان

اثر میرزا حبیب شیرازی (قائنی) (۱۲۲۲-۱۲۷۰ ق.) است. قائنی در کتاب *پریشان*، در حکایتی بسیار کوتاه، دیدار دیوژن با اسکندر مقدونی را به گونه‌ای متفاوت در بیان فضیلت قناعت و نکوهش طمع آورده است:

«دیوجانس کلبی را که مقدم یونان بود، اسکندر طلب کرده، دیوجانس عذر خواست و پیغام فرستاد که: تو را کبر و مناعت است، مرا صبر و قناعت. تا آن‌ها با توسل، نزد من نیایی و تا این‌ها با من است، پیش تو نیایم؛
درویش قناعت‌گر و سلطان توانگر پیوند نیابند به صد کاسه سریشم

هر کس که تند تار طمع پیش و پس خویش خود دشمن خویش آید، چون کرم بریشم»
(قائمی، ۱۳۳۸: ۸۸).

۱۱. نتیجه

چرخش فرهنگی مفاهیم و اصطلاحات و بعضاً سنت‌ها در میان فرهنگ‌ها و ملت‌هایی که اشتراکات قومی و ملی، یا زمینه‌های مشترک فکری و فرهنگی و نیز با هم تعامل داشته‌اند، امری مرسوم و معمول بوده‌است. ایرانیان و یونانیان از بیش از دو هزار و پانصد سال پیش با هم روابط خوش و ناخوش داشته‌اند. با گسترش عصر یونانی‌مآبی، عقلانیت و جهان‌وطنی با صبغه یونانی، جریان‌های فکری - فلسفی یونانی هم رنگ ادیان و عرفان شرقی به خود گرفتند. علاوه بر کشورگشایی و توسعه‌طلبی‌های ایرانیان (لشکرکشی‌ها) به یونان و حمله اسکندر به ایران، از موجبات توجه ایرانیان به یونان، به‌ویژه دانشوری و دانش‌دوستی یونانیان بوده‌است که از رهگذر پدیده شوم جنگ، ایرانیان از موهبت مهاجرت دانشوران، ترجمه کتب و آثار علمی یونانی، آثار و اندیشه‌های افلاطون، ارسطو، فیثاغورث و... برخوردار شدند.

این مقاله مشخصاً تأثیر و نفوذ یکی از عناصر یونانی را به روش تطبیقی بررسی می‌کند که با وجود جزئی بودن، منشاء تأثیر عظیم و مایه شکل‌گیری مفاهیم تعلیمی و عرفانی بلندی بوده‌است. حضور «دیوژن - شخصیت و احوال اقوال او - در ابیات ایران» در یازده متن ادبی و تاریخی که بیشتر جنبه تعلیمی دارند، شناسایی و مقایسه شد. مسئله شایسته توجه اینکه بسیاری از حکایت‌ها و افسانه‌ها که قبل از اسلام با سنت شفاهی محافظت می‌شد، بعد از اسلام رواج پیدا کرده، شکل مکتوب به خود گرفت. در آثار مکتوب هم که تا به امروز رسیده، دچار استحاله، تغییر و نوسان‌های زیادی شده‌است. از میان منابع بررسی شده، تنها در دو متن (الملل والنحل شهرستانی و أخبار العلماء بأخبار الحكماء)، نام دیوژن، احوال و اقوال او ذکر شده‌است و در دیگر متن‌ها، یا به حکما و شخصیت‌های علمی دیگر یونانی (مانند سقراط، بقراط و افلاطون) نسبت داده شده‌است که برای ایرانیان شناخته‌تر بوده‌اند و یا به نام عمومی درویش، شیخ، عابد و حکیم، و نیز اسکندر را هم به ملک (پادشاه) تغییر داده‌اند. خلاصه این تغییرات در هر اثر، چنین است: - در کشف‌المحجوب هجویری، یکی از داستان‌های مربوط به دیوژن آمده که در آن به جای دیوژن، درویش، و به جای اسکندر، ملک آمده‌است و در ساختار و محتوا تغییر چندانی دیده نمی‌شود.

- ابوسعید در کتاب *نثر الدر*، بی‌آنکه از حکیمی (سقراط، بقراط یا افلاطون) یا پادشاهی نام ببرد، دیدار و گفتگوی منتسب به دیوژن، و اسکندر را به عابد و ملک نسبت داده‌است و ضمن حکایتی می‌آورد.

- در *أخبار العلماء بأخبار الحکما* قفطی، هم در متن عربی که به سال ۶۴۶ نگارش یافته‌است، هم در متن ترجمه آن در سده یازدهم، با اینکه دیوژن یکی از حکما معرفی می‌شود، اما در روایت قفطی، داستان دیدار دیوژن با اسکندر به سقراط نسبت داده شده، به جای نام اسکندر هم عنوان عمومی *مَلِك* آمده‌است.

- محمدبن عبدالکریم شهرستانی هم با وجود اختصاص بایی مشخص به معرفی، بیان احوال و اقوال دیوژن در *الملل والنحل*، در روایت خود، پاره‌ای از حکایت‌های مربوط به دیوژن را به سقراط نسبت می‌دهد.

- سنایی داستان ملاقات اسکندر با دیوژن را در حدیقه به گونه‌ای متفاوت آورده‌است. در روایت سنایی، به جای دیوژن، بقراط *خُم‌نشین* معرفی شده‌است و به جای اسکندر هم نام عمومی پادشاه آمده که به احتمال بسیار، حکایت سنایی، مأخذ مولانا در *مثنوی* بوده‌است. - در روایت امیر حسینی هروی، نام حکیم یونانی که در بسیاری از روایت‌ها به تصریح آمده، به پیر تغییر یافته، اما اسکندر بدون تغییر آمده‌است.

- نظامی در *اسکندرنامه* (*اقبالنامه* و *شرفنامه*)، دو بار از داستان زندگی و دیدار دیوژن با اسکندر بهره گرفته‌است: نخست در بیان «آغانی ساختن افلاطون بر مالش ارسطو»، افلاطون را «*خُم‌نشین*» معرفی کرده‌است و به سبب کشف ترنمی هم که از *خُم* درمی‌آید، او را واضع علم موسیقی می‌داند. بار دیگر در داستان «احوال سقراط با اسکندر»، وقتی اسکندر آوازه حکیم را می‌شنود، به جستجوی او می‌رود و خبر می‌یابد که حکیم از خلق، گوشه گرفته، در غاری / کوهی نهان گشته‌است، پیدایش می‌کند و از او می‌خواهد که «از مال و جاه، هرچه تمنا دارد، باز گوید، تا *مَلِك* برآورد» و در پاسخ چنین می‌شنود:

«تو آنی که آن بنده را بنده‌ای پرستار ما را پرستنده‌ای»

در روایت نظامی، به جای دیوژن، یک جا افلاطون و جای دیگر سقراط آمده‌است، اما نام اسکندر بدون تغییر ذکر شده‌است.

- عطار هم در روایت خود بی‌آنکه از دیوژن و اسکندر نامی ببرد، با عنوان عمومی پیر و پادشاه، از داستان دیدار آن دو در بیان *نفس‌ستیزی* بهره می‌گیرد.

– مولوی از سخنان و حکایات مربوط به دیوژن، یک بار در کلیات شمس و دو بار در مثنوی معنوی بهره گرفته است. در دفتر دوم مثنوی، سخن معروف دیوژن: «خداوندان شما، بندگان من هستند» را در بیان شناخت گوهر وجودی آدمی، و در دفتر پنجم مثنوی هم از داستان معروف «جستن آدمی روز روشن با چراغ» در بیان معرفت حضرت حق و در تفسیر این «حکم و قضای الهی» بهره می‌گیرد که ورای هر واقعیتی، «دست قدرت حق» نهفته است و تنها انسان‌های دل‌آگاه می‌دانند و می‌بینند. در روایت مولانا که از نظر محتوا و ساختار داستانی به روایت سنایی بسیار نزدیک است، به جای دیوژن و اسکندر، عنوان عمومی شیخ و شاه آمده است که هر دو هویتی نامشخص دارند.

– قآنی با حفظ نام دو شخصیت، داستان را با کمترین تغییر (دعوت اسکندر از دیوژن برای ملاقات) روایت می‌کند که با سخن شهرستانی در الملل والنحل منطبق است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در کتاب مکتب‌های فلسفی آمده است: «او فرزند صرافی بدنام بود که به جرم ساییدن و از بها انداختن مسکوکات به زندان افتاده بود. هدفش در زندگی همان بود و می‌خواست همه مسکوکاتی را که در جهان رایج بود، از بها بیندازد» (بابایی، ۱۳۸۹: ۱۴۱).
۲. همه این حکایت‌ها، شرح احوال و سخنان دیوژن در کتاب دیوجانس لاترتیوس (۱۸۰–۲۴۰ م.) مفصل آمده است (ر.ک؛ صص: ۲۲–۸۴).
۳. ابوسعید منصور بن الحسین الرازی یا اوی (= آبی) منسوب به آبه یا آوه (شهری قدیمی نزدیک ساوه)، فقیه، محدث، تاریخ‌نگار و شاعر، تاریخ دقیق تولدش دانسته نیست، اما بر اساس برخی قراین، باید حدود نیمه‌های سده چهارم (۳۴۵–۳۵۰) در آوه از حوالی ساوه اتفاق افتاده باشد. سال وفات او هم درست معلوم نیست و ۴۲۱، ۴۲۲ و ۴۳۲ هجری قمری را ذکر کرده‌اند. از ادیبان و دولتمردان ایرانی در دستگاه آل بویه و از دوستان و نزدیکان صاحب‌بن عباد بود. نثر الدر از مهمترین تألیفات اوست (ر.ک؛ ذکایی ساوه‌ای، ۱۳۸۱: ۱۶۵–۱۷۲).
۴. تولد او را در یکی از سال‌های ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۹، و وفاتش را ۵۴۸ ذکر کرده‌اند (ر.ک؛ نائینی، ۱۳۶۱: ۱۱ و ۳۰).
۵. الباب التاسع، فی الحکمة والأمثال و مثالب شعراء المدعین و مذمة الأطباء والمنجمین.
۶. این اثر در سال ۱۰۹۹ هجری قمری، به تشویق شاه سلیمان صفوی و به دست یکی از مترجمان (ناشناس) دربار صفوی ترجمه شده است و در سال ۱۳۴۷، به همت بهمن دارایی تصحیح و چاپ شد.

منابع

اهلی شیرازی، محمدبن یوسف (۱۳۴۳) کلیات دیوان اشعار، تصحیح حامد ربانی، تهران، سنایی.
ایلخانی، محمد (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، انتشارات سمت.

- الآبی، منصور بن الحسین (۱۴۲۴ق.)، *نثر الدر فی محاضرات*، ج ۷، حقه خالد عبدالغنی محفوظ، لبنان- بیروت، دار الکتب العلمیة.
- بابایی، پرویز (۱۳۸۹)، *مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز*، چ ۲، تهران، انتشارات نگاه.
- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن (۱۳۸۶)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۱، تهران، انتشارات نگاه.
- تاریخ الحكماء قفطی* (۱۳۷۱)، ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری، به کوشش بهمن دارایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چ ۳، تهران، انتشارات اطلاعات.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، *دیوان*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی و قاسم غنی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چ ۳، تهران، انتشارات اساطیر.
- حسینی هروی، امیر (۱۳۷۱)، *مثنوی‌های عرفانی (کنز الرموز، زاد المسافرین، سی‌نامه)*، تصحیح و توضیح سید محمد ترابی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۳)، *دیوان اشعار*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چ ۴، تهران، زوار.
- ذکایی ساوه‌ای، مرتضی (۱۳۸۱)، «ابوسعبد آبی و نثر الدر»، *آیین پژوهش*، س ۴، ش ۲۰، صص ۱۶۵-۱۷۲.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۵۴)، *دیوان اشعار*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سنایی.
- _____ (۱۳۷۴)، *حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه*، تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد (۱۴۱۳ق.)، *الملل و النحل*، صححه و علّق علیه احمد فهمی محمد، لبنان- بیروت، دارالکتب العلمیة.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۵)، *الملل و النحل*، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، کتابفروشی ابن سینا.
- _____ (۱۳۶۲)، *توضیح الملل*، ترجمه الملل و النحل عبدالکریم شهرستانی، تحریر مصطفی خالقداد هاشمی، با مقدمه و حواشی سید محمدرضا جلالی نائینی، چ ۳، تهران، اقبال.
- _____ (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، تهران، انتشارات فردوس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۴)، *منطق الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۰)، *خلاصه مثنوی*، به انضمام تعلیقات و حواشی، چ ۲، تهران، بی‌نا.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۱۷)، *سیر حکمت در اروپا*، تهران، کتابفروشی زوار.
- قائنی شیرازی، میرزا حبیب (۱۳۳۸)، *پیرشان*، تصحیح اسماعیل اشرف، شیراز، کتابفروشی محمدی.
- قفطی، علی بن یوسف (۱۴۲۶ق.)، *اخبار العلماء باخبار الحكماء*، علّق علیه و وَضَع حَواشیه ابراهیم شمس‌الدین، لبنان- بیروت، دارالکتب العلمیة.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه یونان و روم*، ترجمه سید جلال مجتبوی، چ ۲، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، و سروش.

کاظم‌زاده، حسین (۱۳۴۱)، «داستان خُم نشستن افلاطون»، *پیرانشهر*، س ۱، ش ۶، آلمان - برلین، صص ۱۲۱-۱۳۲.

کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۶۲)، *دیوان اشعار*، به تصحیح بیژن ترقی، ج ۲، تهران، کتابفروشی خیام. گراتوفسکی، ادوین آرویدوویچ و دیگران (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، انتشارات مروارید.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۲)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون. تهران، امیرکبیر. _____ (۱۳۷۸)، *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۴، تهران، امیرکبیر.

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، *اقبالنامه*، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.

هاشمی، مصطفی خالقداد (۱۳۶۱)، *توضیح الملل*، تحریر نو و ترجمه المل و النحل ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، مقدمه، حواشی، تصحیح و تعلیقات سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، انتشارات اقبال.

هایت، گیلبرت (۱۳۷۶)، *ادبیات و سنت‌های کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)*، ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور، ج ۱، تهران، آگه.

هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳)، *کشف المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، سروش.

Laertius Diogenes (1853), *The Lives of Eminent Philosophers*, R.D. Hicks, Ed. Diogenes, Book VI, London, Henry G. Bohn.

